

مقدمه پنجم:

۱. گفته‌ایم که خاص باعث می‌شد که موضوع عام محدود شود و اراده جدی نسبت به عام از اراده استعمالی نسبت به عام، مضیق‌تر باشد. [یعنی وقتی می‌گوییم: «اکرام العلما، و لا تکرّم الفساق من العلما» اگرچه مراد استعمالی از علما همه علما است ولی اراده جدی در عام، علمای غیر فاسق است] و فرقی هم نمی‌کند که این تخصیص از استثناء ناشی شده باشد و یا از مخصص منفصل.
۲. پس روشن است که وقتی عام تخصیص خورده است، نمی‌توان گفت که اراده جدی، اکرام همه علما (چه فاسق و چه غیر فاسق) است.

«و لا یمكن تعلق الحكم الفعلى الجدىّ بوجوب إکرام کلّ عالم بلا قید، مع کونه مخصّصاً بعدم إکرام الفساق منهم»^۱

۳. ولی اینکه می‌گوییم همه افراد عالم، تحت اراده جدی (و جوب اکرام) نیستند به این جهت نیست که «اگر قرار باشد عالم فاسق اکرام شود، بین عام و خاص تضاد پیدا می‌شود (چرا که خاص نافی اکرام است)» چرا که اگر علت عدم اراده جدی، تضاد بود، می‌شد جواب داد که «عالم فاسق» از آن حیث که عالم است واجب‌الاکرام است و از آن جهت که فاسق است، غیر واجب‌الاکرام است. و ما گفته‌ایم که اجتماع دو حکم در موضوع واحدی که عنوان‌های متعدد دارد، ممکن است.

«لا لأجل التضادّ بین الحکمین، حتّى یقال: إنّه مرفوع بتکثر الموضوع فی ذاتهما»^۲

۴. بلکه به این جهت، اراده جدی نسبت به «اکرام عالم فاسق» موجود نیست که گوینده‌ای اگر به موضوع (زید که عالم فاسق است) توجه داشته باشد تنها در صورتی نسبت به این موضوع اراده جدی دارد که برای اکرام او مقتضی موجود باشد و مانع مفقود باشد.

«بل لأجل أنّ المولى الملتفت إلى موضوع حکمه لا تتعلّق إرادته الجدّیّة بالحکم علیه إلاّ بعد تحقّق المقتضى و عدم المانع. فإذا رأى أنّ فی إکرام العلماء العدول مصلحة لا غیرهم فلا تتعلّق إرادته إلاّ بإکرامهم، أو رأى أنّ فی إکرام عدو لهم مصلحة بلا مفسدة، و فی إکرام فساقهم مصلحة مع مفسدة راجحة، تتعلّق إرادته بإکرام عدولهم، أو ما عدا فساقهم»^۳

۵. توجه شود که اگر باب تخصیص مثل باب تراحم بود، می‌توانستیم بگوییم به سبب اینکه خطابات قانونی است، هم خاص و هم عام به نحو فعلی وارد شده‌اند (و هر دو حکم در مقام فعلیت، به نحو کلی موجود هستند) و

۱. همان، ص ۲۶۴

۲. همان

۳. همان



التي لم توجد ترى الدم؟! فلا بدّ من فرض وجود الموضوع، فيكون الحكم متعلّقاً بالمرأة الموجودة إذا لم تكن من قریش، وهذا إن لم يرجع إلى التقييد بهذا السلب يكون قسماً ثالثاً. فالاعتبارات التي يمكن أن تؤخذ في موضوع العامّ المخصّص لا تخلو عن العدم النعتيّ العدوليّ، أو السالبة المحمول، أو السلب التحصيليّ، مع اعتبار وجود الموضوع لو لم يرجع إلى التقييد و النعت.»^۱

توضیح:

۱. [حال که گفتیم تخصیص باعث می‌شود که «عام معنون به غیر خاص شود» می‌گوییم:]
۲. «اکرم العلماء» بعد از تخصیص، یا «موجبه معدوله المحمول» می‌شود (اکرم العلماء الغیر فاسق) و یا «موجبه سالبة المحمول» می‌شود (اکرم العلماء الذين لا یكونون فاسقاً)
۳. ولی به هیچ عنوان، بعد از تخصیص، «اکرم العلماء» به سالبه محصله تبدیل نمی‌شود
۴. فرق سالبه محصله با موجبه معدوله المحمول (و موجبه سالبه المحمول) هم چنانکه در مقدمه سوم گفتیم، در آن است که قضایای موجبه در صورتی صادق هستند که موضوع در آنها موجود باشد ولی در سالبه، لازم نیست موضوع، موجود فرض شود.
۵. و لذا معقول نیست بگوییم شرط در جمله شرطیه «اگر زن قریشی نیست، تا ۵۰ سال حیض می‌شود»، سالبه محصله است (یعنی «زنی نیست که قریشی یا غیر قریشی باشد» را هم شامل شود) چرا که معنای جمله در این صورت چنین می‌شود: «اگر زنی موجود نیست تا ۵۰ سال حیض می‌شود»
۶. پس این نوع تقييدات عام را یا باید به «موجبه معدوله المحمول» برگردانیم و یا به «موجبه سالبه المحمول» و یا اگر به «سالبه محصله» برمی‌گردانیم باید در فرضی سالبه محصله را تصویر کنیم که موضوع موجود است.
۷. البته اگر در سالبه محصله، موضوع را موجود فرض بگیریم، این همان تقيید به عدم است (یعنی اگر بگوییم «زید عالم نیست» و مرادمان صورتی است که «زید هست و عالم نیست»، در این صورت، در حقیقت «زید را متصف به عدم علم کرده‌ایم» و لذا در حقیقت این جمله به معنای موجبه معدوله المحمول است (زید غیر عالم است)

ما می‌گوییم:

توجه شود که تعبیر «تقيید عام»، در عبارت حضرت امام، نباید به معنای آن باشد که عام مقید می‌شود. و الا اشکال می‌شود که حضرت امام سابقاً خود بر مرحوم نایینی اشکال کرده است که عام، مطلق نیست تا مقید

۱. مناهج، ج ۲، ص ۲۶۴



شود. بلکه در این تعبیر نوعی تسامح است. چرا که عام به صورت اجمالی ناظر به افراد است و لذا عام بعد از تخصیص، مقید نمی‌شود بلکه محدوده افرادش کمتر می‌شود.

